مسئوولیت متن و شکل بدوش نویسندهٔ مضمون میباشد، عقیدهٔ نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد

نویسندگان: اورهان یازجی و رجب اوزمان
مترجم: سیلانی

۲۰۲۶/۱۰/۳۰

تحقیقات دربارهٔ دوره‌های پیش از تاریخ در افغانستان

چکیده
در کشور ما ترکیه، تحقیقات دربارهٔ تاریخ باستان و دوره‌های پیش از تاریخ افغانستان بسیار اندک و تقریباً ناچیز است. با این حال، آن‌گونه که از آثار نشرشده در اروپا و امریکا برمی‌آید، افغانستان از تاریخ باستان و گذشتهٔ پیش از تاریخ بسیار غنی برخوردار است. این سرزمین، به سبب موقعیت جیوپولیتیکی خود، از روزگار باستان «قلب جهان» خوانده شده است. با توجه به این‌که افغانستان در محل تلاقی راه‌هایی قرار دارد که ترکستان، چین، هند و ایران را به یکدیگر پیوند می‌دهند، برخورداری آن از گذشتهٔ فرهنگی بسیار زنده و فعال، امری اجتناب‌ناپذیر است. در این تحقیق، بر بنیاد ساحات، یافته‌ها و معلومات مربوط به دوره‌های پیش از تاریخ، تلاش شده است نشان داده شود که افغانستان گذشته‌ای بسیار دیرینه و سرزنده دارد. هیئت‌های باستان‌شناسی فرانسوی، امریکایی، شوروی و ایتالیایی این یافته‌ها و معلومات را از طریق بررسی‌های سطحی باستان‌شناختی و حفریات در غارها، تپه‌های باستانی و ساحات باستانی افغانستان، از جمله سیستان، موراسی غوندی، مندیگک، آق‌کُپرُک، دشت ناور و درهٔ کور به دست آورده‌اند.

کلمات کلیدی: افغانستان، پیش از تاریخ، آق‌کُپرُک، دشت ناور، موراسی غوندی، مندیگک.

مقدمه
افغانستان که در نیمهٔ دوم قرن هجدهم به‌عنوان یک دولت مستقل ظهور کرد، از اوایل قرن نوزدهم، به سبب رقابت میان انگلستان و روسیه، به کشوری تبدیل شد که نام آن بارها در افکار عمومی جهان مطرح می‌شد. به‌ویژه، سیاحان و مأموران انگلیسی در آثاری که پس از سفرهای خود به این منطقه نوشتند، در کنار رویدادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، از آثار تاریخی فراوانی نیز یاد کردند و حتی به توصیف آن‌ها پرداختند. این امر توجه به افغانستان را بیش از پیش افزایش داد.
در میان معلومات ارائه‌شده دربارهٔ افغانستان، ساحات باستانی و بقایای تاریخی توجه زیادی را جلب می‌کرد. الکساندر برنس، سیاح و مأمور نمایندگی دیپلوماتیک انگلستان که در سال ۱۸۳۱ از هند به بخارا سفر کرد، در اثر خود، افزون بر معلومات مهم دربارهٔ مجسمه‌های بودا در بامیان، رسم‌هایی از آن‌ها را نیز ارائه کرده بود (Burnes, ۱۸۴۳: ۱۸۲ و صفحات بعد). وجود مجسمه‌های عظیم بودا که از سنگ ریگی ساخته شده بودند، به‌تدریج این منطقه را به مرکز توجه باستان‌شناسان و تاریخ‌نگاران تبدیل کرد.
در آغاز، آثار تاریخی افغانستان تنها در نتیجهٔ حفریات غیرقانونی یا حفریات افراد غیرحرفوی کشف می‌شد. هدف این تحقیق، روشن ساختن گذشتهٔ بسیار دیرینه و سرزندهٔ افغانستان بر بنیاد ساحات، یافته‌ها و معلومات مربوط به دوره‌های پیش از تاریخ و در روشنی معلومات علمی حاصل از بررسی‌های سطحی باستان‌شناختی و حفریات است. هیئت‌های باستان‌شناسی فرانسوی، امریکایی، شوروی و ایتالیایی این معلومات را از بررسی‌ها و حفریات در غارها، تپه‌های باستانی و ساحات باستانی افغانستان، از جمله سیستان، موراسی غوندی، مندیگک، آق‌کُپرُک، دشت ناور و درهٔ کور، به دست آورده‌اند.
تحقیقات کشورهای غربی دربارهٔ دوره‌های پیش از تاریخ در افغانستان
نخستین تحقیقات اکادمیک با امضای موافقت‌نامهٔ دوستی و همکاری میان فرانسه و افغانستان به تاریخ ۲۸ اپریل ۱۹۲۲ آغاز شد (Adamec, ۱۹۶۷: ۱۹۳ و صفحات بعد). بر اساس این موافقت‌نامه، به فرانسوی‌ها اجازه داده شد تا برای مدت ده سال، به‌منظور کشف آثار باستانی، در خاک افغانستان حفریات انجام دهند (Bayur, ۱۹۸۷ : ۵۳۷).

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

هیئت باستان‌شناسی فرانسه (DAFA) که در همان سال به افغانستان آمد، با انجام بررسی‌های سطحی باستان‌شناختی در سراسر کشور، مراکز مهم باستان‌شناختی را شناسایی کرد. در شهرهای هده، بگرام، بامیان، سرخ‌کوتل و آی‌خانم، که در مسیر راه ابریشم از چین تا روم و نیز راه شمال-جنوب از ترکستان تا هند قرار داشتند، در مدت کوتاهی نتایج بسیار مهمی به دست آمد. در نتیجهٔ حفریات باستان‌شناختی این هیئت به سرپرستی دانیل شلومبرژه، که در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۶۳ در آی‌خانم، سرخ‌کوتل و لشکری‌بازار متمرکز بود، معلومات بسیار مهمی دربارهٔ دوره‌های هلنیستی، یونانی-باختری، هندی-سکایی، کوشانی، پارسی، ساسانی، اسلامی، غزنوی و سلجوقی به دست آمد (Pierre, ۱۹۷۸: ۴۸۲–۴۹۷). آثار کشف‌شده در این شهرها، که مربوط به فاصلهٔ زمانی قرن چهارم پیش از میلاد تا قرن ششم میلادی بودند، به‌عنوان برجسته‌ترین نمونه‌های میراث فرهنگی غنی منطقه به موزیم‌ها انتقال داده شدند. به‌دست‌آمدن شمار زیادی از اشیای مربوط به دوره‌های تاریخی در نتیجهٔ بررسی‌های سطحی و حفریات در افغانستان، در آغاز باعث شد که تحقیقات دربارهٔ دوره‌های پیش از تاریخ در درجهٔ دوم اهمیت قرار گیرد. با این حال، دکتور رنه گیرشمن، به نمایندگی از انستیتوت باستان‌شناسی فرانسه، در سال ۱۹۳۶ در یک ساحهٔ فرورفته که در نادعلی، واقع در ولایت سیستان در جنوب غرب افغانستان، کشف کرده بودند، حفریات انجام داد. در نتیجهٔ این حفریات، شماری از اشیای مربوط به اواخر عصر برنز و اوایل عصر آهن به دست آمد که به میانهٔ هزارهٔ نخست پیش از میلاد نسبت داده شده‌اند (Dupree, ۱۹۶۷: ۱۱).

به دنبال تحقیقاتی که گیرشمن آغاز کرده بود، در تابستان سال ۱۹۴۹، یک هیئت اکتشافی به سرپرستی دکتور والتر اِی. فیرسرویس و با عضویت هنری دبلیو. هارت و لوئیس بی. دوپری، به نمایندگی از بخش باستان‌شناسی موزیم امریکایی تاریخ طبیعی (The American Museum of Natural History/AMNH)، به افغانستان آمد و فعالیت‌های خود را آغاز کرد (Fairservis, ۱۹۶۱: ۹). احمدعلی کهزاد، مدیر موزیم کابل، نیز به نمایندگی از حکومت افغانستان، در پیشبرد تحقیقات مربوط به دوره‌های پیش از تاریخ همکاری فراوان کرد (Kohzad, ۲۰۱۲).

نخستین سفر اکتشافی هیئت امریکایی، که در فصل تابستان انجام شد، بیشتر در ساحات اطراف فراه، قندهار و سیستان متمرکز بود؛ اما به دلیل گرمای شدید، کمتر از یک ماه دوام کرد. با این حال، مواد و اشیای جمع‌آوری‌شده از سطح زمین در طول مسیر، معلوماتی هرچند اندک دربارهٔ گذشتهٔ منطقه فراهم ساخت. همچنان، ساحات غنی از آثار مربوط به دوره‌های پیش از تاریخ افغانستان شناسایی شدند که تا آن زمان کشف نشده بودند. به‌ویژه در قندهار و سیستان، شمار زیادی از ساحات مربوط به این دوره‌ها ثبت گردید (Fairservis, ۱۹۶۱: ۹).

هیئت باستان‌شناسی به سرپرستی فیرسرویس، در جنوری سال ۱۹۵۰، برای انجام تحقیقات بیشتر و دقیق‌تر، برای بار دوم به افغانستان آمد. این هیئت در ماه‌های زمستان و بهار، که هوا بسیار ملایم بود، کشفیات مهمی در سیستان و ساحات اطراف آن انجام داد و به‌ویژه در ساحل شمالی دریای هلمند، از چهاربرجک تا قلعهٔ فتح، به بررسی‌های سطحی پرداخت (Fairservis, ۱۹۶۱: ۹).

این هیئت همچنان بررسی‌های خود را در بستر خشک‌شدهٔ دریای بیابان، واقع در آن سوی دریای هلمند و نزدیک سرحد ایران، ادامه داد. اما چون در جانب افغانستانِ دریای بیابان، ساحات سکونت مربوط به دوره‌های پیش از تاریخ را نیافت، به‌سوی جنوب، به دشت زره رفت و از محل خروج آب هامون سیستان، مسیر دریای شیله را دنبال کرد تا به ساحات سنگی فرورفته در جنوب سیستان رسید. در آن‌جا، در منطقهٔ ریگستان، میان ساحهٔ سنگی و ساحهٔ ریگی، یک ساحهٔ وسیع سکونت مربوط به دوره‌های پیش از تاریخ شناسایی شد.

ساحات سکونت کشف‌شده در جنوب غرب افغانستان عبارت بودند از: غغه‌شهر (Ghagha-Shahr)، کوکِ زال، چهل‌دختران، شهرستان، آتشکده یا آتشگاه، قلعهٔ سام، زاهدان، قلعهٔ تیمور، میل قاسم‌آباد، قلعه‌تپه، بی‌بی دوست، برج افغان، کرکوشاه، تپه‌های ۱ تا ۵، پشاورون، پوستِ گاو (Post-i Gao)، قلعهٔ بیان، چخانسور، سالیان، تخت رستم، نادعلی، غلغله، سرِ تار، قلعهٔ فتح، چهاربرجک، حوضدار، کندر، آخور رستم، پای‌کشِ رستم (Pay-i Kash-i Rustem)، ماچی، کلات گرد و کلات تغاز (Fairservis, ۱۹۶۱: ۳۷–۶۷).

از میان این ساحات سکونت مربوط به دوره‌های پیش از تاریخ، در نادعلی، واقع در ۲۴ کیلومتری جنوب غرب چخانسور در بخش افغانستانِ سیستان، که نخستین حفریات آن را گیرشمن انجام داده بود، ظروف سفالی به رنگ‌های نصواری، سرخ و خاکستری کشف شد. این ظروف که به نام «سفال سیستان» شناخته می‌شوند، با دسته‌ها و لوله‌های پیچ‌دار و شیاردار خود توجه را جلب می‌کردند (Fairservis, ۱۹۶۱: ۴۶–۵۳).

منطقهٔ ریگستان، واقع در جنوب دشت زره، و نیز قلعهٔ فتح، از دیگر ساحات مهم سکونت مربوط به دوره‌های پیش از تاریخ بودند که فیرسرویس بررسی کرد. به‌ویژه، ابزارهای سنگی خراشنده و تیغه‌ای که در منطقهٔ ریگستان به دست آمدند، قابل توجه بودند (Fairservis, ۱۹۶۱: ۶۷–۷۶). فیرسرویس و اعضای هیئت او که تحقیقات خود را در این منطقه تا اواسط فبروری سال ۱۹۵۱ ادامه دادند، در نتیجهٔ بررسی‌های سطحی و حفریات، شمار زیادی از ظروف سفالی و ابزارهای سنگی و استخوانی، همچنان حلقه‌های برنزی و سوزن‌های دارای نقش پرنده را کشف کردند که به دوره‌های پیش از تاریخ تعلق داشتند (Fairservis, ۱۹۵۳: ۱۳۹–۱۴۶).

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

لوئیس دوپری که پس از فیرسرویس، تحقیقات را به نمایندگی از امریکا در افغانستان ادامه داد، پس از انجام تحقیقات وسیع ساحوی در سیستان، تپه‌های باستانی اطراف قریهٔ موراسی غوندی در نزدیکی قندهار را بررسی کرد. در نتیجهٔ حفریاتی که رُز لیلین، هاوارد دبلیو. استاوت و جورج مک‌للن، از اعضای هیئت حفریات امریکایی، در اواخر دسمبر سال ۱۹۵۰ در موراسی غوندی انجام دادند، روشن شد که این ساحه معلومات بسیار مهمی دربارهٔ دورهٔ پیش از تاریخ افغانستان در خود دارد (Dupree, ۱۹۶۳: ۶۵).

در این حفریات، یک ساحهٔ سکونت مربوط به عصر مس‌وسنگ و عصر برنز کشف شد که قدمت آن از هزارهٔ چهارم تا میانهٔ هزارهٔ نخست پیش از میلاد می‌رسید (Dupree, ۱۹۷۲: ۱۱). بر اساس یافته‌های به‌دست‌آمده از موراسی غوندی II، روشن شد که گروه‌های نیمه‌کوچی در این ساحه سکونت داشتند. شماری از باشندگان، نظر به فصل‌های سال، رمه‌های گوسفند و بز و گله‌های گاو خود را به مناطق کوهستانی می‌بردند؛ در حالی که بخش قابل توجهی از آنان در قریه‌ها می‌ماندند و به زراعت مصروف بودند (Dupree, ۱۹۶۳: ۱۲۰).

این ساحهٔ سکونت که در موراسی غوندی شناسایی شد، شاید نخستین محل سکونت در افغانستان با شیوهٔ زندگی مبتنی بر کوچ فصلی میان ییلاق و قشلاق بوده باشد. در میان اشیای به‌دست‌آمده از حفریات این تپهٔ باستانی، ظروف سفالی، ابزارهای مسی، مُهرهای ساخته‌شده از سنگ صابون و شاخ‌های بز وحشی که گمان می‌رود با زندگی دینی ارتباط داشته باشند، قابل توجه بودند. همچنان، در موراسی غوندی، ظروف سفالی با نقش‌های مربوط به آیین دینی مرتبط با بز کوهی یافت شد که مشابه نمونه‌های کشف‌شده در نمازگاه‌تپهٔ ترکستان و بسیاری از نقاط دیگر ترکستان بود (Dupree, ۱۹۶۳: ۸۲).

موجودیت این ظروف نشان می‌دهد که ارتباط میان ترکستان و این منطقه از دوره‌های بسیار قدیم آغاز شده بود. در حالی که لوئیس دوپری تحقیقات خود را در موراسی غوندی ادامه می‌داد، ژان‌ماری کازال، از اعضای هیئت باستان‌شناسی فرانسه، در مندیگک، واقع در حدود ۵۰ کیلومتری شمال این منطقه، بررسی‌های سطحی انجام داد و یک ساحهٔ جدید سکونت را شناسایی کرد (Casal, ۱۹۶۱). در نتیجهٔ حفریاتی که بین سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۸ در مندیگک متمرکز بود، در شهری که هنوز محل سکونت بود، شواهد موجودیت یک اجتماع کوچک زراعت‌پیشه مربوط به نخستین سکونت قریه‌ای به دست آمد (Dupree, ۱۹۶۷: ۱۱).

در ساحهٔ باستانی مندیگک، بناهای باشکوه، بقایای یک قصر با ستون‌های کنده‌کاری‌شده و ذخیره‌گاه‌های غله یافت شد که به عصر برنز و آهن، از هزارهٔ چهارم تا هزارهٔ نخست پیش از میلاد، تعلق داشتند. ساحهٔ سکونت و بقایای قصر کشف‌شده در مندیگک، این نظر را به وجود آورد که منطقهٔ قندهار از دوره‌های بسیار قدیم، محل سکونت و مرکز اداری بوده است؛ همچنان، ارتباط مستقیم آن را با تمدن سند آشکار ساخت (Kulke-Rothermund, ۲۰۰۱: ۳۷).

در نتیجهٔ حفریات در مندیگک، مجموعه‌ای بسیار غنی از آثار ساخته‌شده به دست انسان‌های دوره‌های پیش از تاریخ به دست آمد. این مجموعه شامل ظروف سفالی رنگ‌آمیزی‌شده، مجسمه‌های کوچک پخته‌شده در کوره، مُهرهای ساخته‌شده از سنگ صابون، اشیای زینتی و آیینه‌های برنزی و مسی، جواهرات و یک مجسمهٔ بسیار نفیس از سرِ مردی بود که از سنگ آهک تراشیده شده بود. همچنان، اشیای فلزی کشف‌شده در مندیگک III نشان می‌دهد که نخستین ابزارهای برنزی افغانستان در همین ساحه یافت شده‌اند و قدمت آن‌ها به حدود سال ۳۱۰۰ پیش از میلاد می‌رسد (Lamberg-Karlovsky, ۱۹۶۷: ۱۴۶). نتایج این حفریات نشان داد که ساحهٔ باستانی مندیگک از نظر ساختار فرهنگی با هاراپا و موهنجودارو در درهٔ سند (Dupree, ۲۰۰۶: ۸۱) و با حصار I-C و سیلک III در ایران ارتباط داشته است (Mallowan, ۱۹۷۰: ۴۵۶).

در آغاز، قریهٔ موراسی غوندی و مندیگک دو محل سکونت مکمل یکدیگر دانسته می‌شدند. اما در موراسی غوندی، اقتصاد سادهٔ قریه‌ای یک جامعهٔ نیمه‌کوچی به‌روشنی دیده می‌شد. در این قریه، جو و گندم کشت می‌شد و گوسفندان، بزها و گاوها برای چرا به ییلاق برده می‌شدند؛ در حالی که در مندیگک، به‌تدریج از یک قریهٔ زراعتی، جامعه‌ای شهری در حال انکشاف بود که با تمدن درهٔ سند ارتباط داشت (Dupree, ۱۹۷۲: ۷). بناهای ساخته‌شده از خشت خام و ظروف سفالی ساده و رنگ‌آمیزی‌شده، که با دست یا چرخ سفالگری ساخته شده و در ساحهٔ باستانی مندیگک کشف گردیده بودند (Mughal, ۱۹۹۱: ۲۲۹)، انکشاف دوامدار از زندگی قریه‌ای به زندگی شهری را در هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد نشان می‌دادند و همچنان بیانگر تنوع تدریجی مسلک‌ها بودند.

به‌دست‌آمدن معلومات دربارهٔ مبادلهٔ محصولات زراعتی میان مندیگک و موراسی غوندی، دو محل سکونت در افغانستان که فرهنگ‌های متفاوتی در آن‌ها انکشاف یافته بود، نشان می‌دهد که قندهار و ساحات اطراف آن، در فاصلهٔ هزارهٔ پنجم تا هزارهٔ سوم پیش از میلاد، وارد مرحلهٔ ابتدایی زراعت شده بودند و زمین‌های حاصل‌خیز و قابل آبیاری منطقه برای سکونت مساعد بودند (Dupree, ۱۹۷۲: ۸۲). همچنان، موجودیت سه مشخصهٔ زندگی ابتدایی زراعتی، یعنی اعمار خانه‌های مستحکم از خشت خام، ساخت ظروف سفالی رنگ‌آمیزی‌شده و مجسمه‌های کوچک سفالی پخته‌شده از الههٔ حاصل‌خیزی و حیوانات سُمدار (Tosi – Shahmirzadi – Joyenda, ۱۹۹۲: ۱۸۷)، نشان می‌دهد که افغانستان در عصر مس‌وسنگ، مرکزی بسیار فعال بوده است.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

در سال ۱۹۵۴، کارلتون اِس. کون در نتیجهٔ حفریات در غار قرهکمر، واقع در نزدیکی ایبک (سمنگان کنونی)، چهار لایهٔ فرهنگی را کشف کرد. این غار در باستانشناسی غارهای شرق میانه اهمیت زیادی دارد. در پایینترین لایه، یک صنعت ابزارسازی سنگی با اشکال نامشخص؛ در لایهٔ دوم، صنعت ساخت تیغههای سنگی «اورینیاکی» مربوط به بخش ابتدایی عصر حجر قدیم؛ در لایهٔ سوم، یک صنعت دیگر ابزارسازی سنگی با اشکال نامشخص؛ و در لایهٔ چهارم، ابزارهای کوچک سنگی یا میکرولیتها مربوط به عصر حجر میانه یافت شد. بر اساس آزمایشهای رادیوکربن، قدمت دورهٔ اورینیاکی به حدود ۳۲٬۰۰۰ سال پیش از میلاد میرسید[1] و دورهٔ حجر میانه به حدود ۱۰٬۵۰۰ سال پیش از میلاد نسبت داده میشد (Dupree, ۱۹۷۲: ۸). مواد و اشیای کشفشده در این حفریات نشان میدهد که انسانهای دورهٔ اورینیاکی در قرهکمر، با خوردن گوشت گوسفندان وحشی و اسپها زندگی میگذراندند.
در ماههای اخیر سال ۱۹۵۹، لوئیس دوپری و عبدالرؤوف وردک، از متخصصان موزیم کابل، بخش بزرگی از ساحات سنگ آهکی را در دامنههای سلسلهکوههایی بررسی کردند که در شمال افغانستان، از بدخشان تا غرب میمنه امتداد دارند. آنان بیش از صد غار و حدود یکصد و پنجاه تپهٔ دارای ارزش باستانشناختی را ثبت کردند (Dupree, ۱۹۶۷ :۱۲). بررسی این ساحات سکونت نشان داد که از دامنههای هندوکش تا درههای دریاها در دشتهای ترکستان، اجتماعات متعلق به یک حوزهٔ فرهنگی سکونت داشتهاند. در نتیجهٔ این بررسیها، پنج منطقهٔ عمدهٔ مربوط به دورههای پیش از تاریخ افغانستان شناسایی شد.
این مناطق عبارت بودند از:
۱. غارهای درهٔ کور و هزار گوسفند در قریهٔ چنار گنجشکان، واقع در غرب بدخشان، که در آنها ابزارهای سنگی شبیه ابزارهای موستری و استخوانهای بُجُل یافت شده بود.
۲. چند تپهٔ کوچک در شرق تاشقرغان که سطح آنها با ابزارهای کوچک سنگی پوشیده بود.
۳. دستکم شش پناهگاه سنگی در دامنههای کنار دریای بلخ، که از نزدیکی قلعهٔ آقکُپرُک (پل سفید) در جنوب مزارشریف میگذرد.
۴. منطقهٔ درهٔ دادل و درهٔ چقماق در جنوب شرق آقکُپرُک، که سطح شماری از بسترهای خشکشدهٔ درههای آن با هزاران پارچهٔ سنگ کوارتز و چقماق پوشیده بود. گمان میرفت این پارچههای سنگ با ساخت ابزار ارتباط داشته باشند.
۵. شمار زیادی از غارها در نزدیکی بلچراغ (Bel-Çerağ) در شرق میمنه و در تپههای سنگ آهکی جنوب میمنه (Dupree, ۱۹۷۲ :۸).
تمام این بسترهای خشکشدهٔ درهها در امتداد دریای بلخ، که بهسوی غرب جریان داشت، قرار داشتند. تودههای گرهمانند سنگ چقماق با کیفیت عالی، در میان لایههای سنگ آهکی منطقه، بدون برهمخوردگی تا زمان انجام تحقیقات باقی مانده بودند. احتمالاً شمار زیادی از غارهای کوچک و پناهگاههای سنگی در اواخر دورهٔ پلیستوسن، بر اثر شدت جریان آب مسدود شده بودند. چند غار در ارتفاعات بالاتر، در دورههای قدیمیتر مورد استفاده قرار گرفته بودند و لایههای متعددی در آنها تشکیل شده بود. بیشترین تراکم سنگهای چقماق در سطح زمین، در ساحات غارها و پناهگاههای سنگی درهٔ چقماق و درهٔ دادل دیده میشد؛ درهٔ دادل در حدود ۸ کیلومتری شمال درهٔ چقماق قرار داشت. این پناهگاههای سنگی، که به احتمال زیاد به دورهٔ موستری و بخش متأخر عصر حجر قدیم تعلق دارند (Dupree, ۱۹۶۷ :۱۲)، از ساحات مهم مربوط به دورههای پیش از تاریخ افغانستان به شمار میروند.
علاوه بر این ساحات مربوط به دورههای پیش از تاریخ که در شمال افغانستان کشف شده بودند، دوپری و دکتور کلاوس فیشر از پوهنتون بُن، در تپهای به نام «پل زاک»، در نزدیکی قلعهٔ شهرک در غرب کوههای هندوکش و در حدود ۲۶۰ کیلومتری شرق هرات، حفریات آزمایشی انجام دادند. آنان همچنان از سی تپهٔ باستانی در منطقه، پارچههای ظروف سفالی تزئینشده را جمعآوری کردند. در این تپهها، پارچههای ظروف سفالی لعابدار نیز شناسایی شد. بر اساس آزمایشهای رادیوکربن، این ظروف به دو دورهٔ جداگانه تعلق داشتند: نخست، دورهٔ فرهنگ کوشانی–ساسانی، احتمالاً دورهٔ هفتالیان؛ و دوم، اوایل دورهٔ اسلامی. تحقیقات انجامشده در قلعهٔ آهنگران نیز نشان داد که ظروف سفالی رنگآمیزیشدهٔ رایج در سراسر منطقه (Dupree, ۱۹۷۲ :۸)، با ظروف سفالی دورهٔ اخیر تمدن درهٔ سند شباهت داشتند.
لوئیس دوپری و اعضای هیئت او، در جریان دو نوبت تحقیقات در آقکُپرُک (پل سفید)، در تابستانهای سالهای ۱۹۶۲ و ۱۹۶۵، در چهار ساحهٔ جداگانه حفریات انجام دادند. این ساحات عبارت بودند از: غار مار (آقکُپرُک I یا AK I)، غار اسپ (آقکُپرُک II یا AK II)، یک ساحهٔ سکونت در فضای باز (آقکُپرُک III یا AK III) و غار جمجمه (آقکُپرُک IV یا AK IV) (Dupree, ۱۹۷۲ :۹–۱۱). در این ساحات، آثار مهمی به دست آمد که قدمت آنها از ۲۰٬۰۰۰ سال پیش تا اواخر عصر آهن، یعنی قرن ششم میلادی، میرسید؛ دورهای که حاکمیت سیاسی کوشانیان و ساسانیان و فرهنگ بودایی را در بر میگرفت.
ابزارهای سنگی کشفشده در لایههای AK II و AK III، که باستانشناسان صنعت ابزارسازی آنها را «کُپرُکی» نیز مینامند، از سنگ چقماق نصواری و مایل به سرخ ساخته شده بودند. کار روی این نوع سنگ، در مقایسه با

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

دیگر مواد خامی که در بخش میانی عصر حجر قدیم در درهٔ کور استفاده می‌شد، آسان‌تر بود. همچنان، در این لایه‌ها استخوان‌های گوزن سرخ، گوسفند وحشی، بز وحشی، گاو وحشی، اسپ، روباه و شغال یافت شده بود (Dupree, ۱۹۷۲ :۲۱).

یکی از مهم‌ترین آثار کشف‌شده در حفریات آق‌کُپرُک، مجسمهٔ کوچک و بسیار نفیس سر یک مرد بود که بر یک پارچهٔ مستطیل‌شکل سنگ آهک کنده‌کاری شده بود و به بخش متأخر عصر حجر قدیم تعلق داشت (Derevyanko Zun, ۱۹۹۲– :۹۰ و صفحات بعد). به گفتهٔ نانسی اِچ. دوپری، این مجسمهٔ کوچک که به دست «میکل‌آنژهای آن روزگار» ساخته شده و قدمت آن به حدود ۱۵٬۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسید، قدیمی‌ترین نمونهٔ مجسمهٔ کوچک در تاریخ آسیا بود (Dupree, ۲۰۰۶ :۸۲). همچنان، در همان ساحهٔ حفریات، نقش‌هایی از زن حامله کشف شد که بر سنگ آهک و سنگ بازالت رسم شده بودند. این نقش‌ها احتمالاً از نخستین نمونه‌های «الههٔ مادر» بودند که علامت حاصل‌خیزی دانسته می‌شد (Dupree, ۱۹۶۷ :۲۱؛ Bednarik, ۲۰۱۳ :۶۳).

قدمت آثار مربوط به عصر حجر جدید در آق‌کُپرُک به حدود ۹٬۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسید. گندم و جوی کشت‌شده، گوسفندان و بزهای اهلی، کاردهای داس‌شکل برای درو کردن غله و ظروف سفالی ابتدایی با ساخت خشن که در این منطقه به دست آمده بودند، به حدود ۵٬۰۰۰ سال پیش از میلاد تعلق داشتند. همچنان، در جریان تحقیقات در AK IV (غار جمجمه)، ساحه‌ای شناسایی شد که تخمیناً ده تن در آن دفن شده بودند و به اواخر عصر آهن، یعنی قرن‌های ششم و پنجم پیش از میلاد، نسبت داده می‌شد (Dupree, ۲۰۰۶ :۸۲). این نخستین بار تا آن زمان بود که در افغانستان یک محل دفن شناسایی می‌شد. در آن‌جا، شماری از اشیایی که مردم در کارهای روزمرهٔ خود استفاده می‌کردند نیز کشف شد.

در میان اشیای کشف‌شده در AK IV، دست‌بند برنزی، انگشتر، نوک تیر، آیینه‌ای با تزئینات برنزی، نوک نیزهٔ آهنی، یک خنجر و تجهیزات بستن و مهار کردن اسپ وجود داشت. در برخی از اشیای زینتی، دانه‌های ساخته‌شده از سنگ لاجورد (Lapis Lazuli) و عقیق استفاده شده بود. همچنان، یک انگشتر نقره‌ای تزئین‌شده با سنگ لاجورد به دست آمد. پارچه‌های ظروف سفالی به‌صورت نامنظم بر کف ساحه پراکنده بودند؛ به‌استثنای دو بشقاب سالم که به رنگ سرخ رنگ‌آمیزی شده، با نقش‌های هندسی تزئین گردیده و صیقل داده شده بودند. این بشقاب‌های سالم، همان مشخصات بشقاب‌های کشف‌شده در غار شمشیر (Şimşir) و دیگر تپه‌های باستانی افغانستان را داشتند (Dupree, ۱۹۷۲ :۱۱).

دوپری و اعضای هیئت او در منطقهٔ آق‌کُپرُک، هزاران نقش روی سنگ را ثبت کردند. آنان همچنان نقش‌هایی از انسان‌های در حال رقص و آلات موسیقی را بر سنگ‌های تراورتن یا کلسیت شناسایی نمودند. در غاری واقع در بالاتر از آق‌کُپرُک I نیز یک تصویر تخریب‌شدهٔ بودا یافت شد. برای انجام تحلیل تخنیکی، سطح نقش‌های کشف‌شده با گچ پوشانده شد و از آن‌ها قالب تهیه گردید تا ارتباطشان با نقش‌های موجود در دیگر ساحات سکونت مشخص شود (Dupree, ۱۹۷۲ :۱۲).

لوئیس دوپری در تابستان سال ۱۹۶۶، حفریات را در دو غار در قریهٔ کوچک چنار بابا درویش آغاز کرد. این قریه در بدخشان، در غرب کشم، بر سر راه اصلی و در نزدیکی چنار گنجشکان قرار دارد. در نتیجهٔ حفریات در یکی از این غارها به نام درهٔ کور (غار دره / Cave of the Valley)، در عمق تنها ۲٫۵ متری زیر کف غار، آثاری مربوط به عصر حجر جدید کشف شد که قدمت آن‌ها به حدود سال ۴٬۰۰۰ پیش از میلاد می‌رسید (Dupree, ۱۹۶۷ :۱۴).

در حفریات آزمایشی در بخش دیگری از همین غار، در عمق حدود ۷٫۵ متری زیر کف آن، لایه‌ای متشکل از خاک رس و گِل به دست آمد. در لایهٔ گِل، بقایای فوسیل‌های صدف خوراکی و خرچنگ یافت شد. همچنان، در سطحی که با خاک رسوبی پوشیده بود، بقایای زغال کشف گردید. بررسی‌های انجام‌شده در لابراتوارهای کمبریج و جیوکرون نشان داد که قدمت این زغال به ۳۰٬۰۰۰ سال پیش می‌رسد؛ اما در جریان تحقیقات در این ساحه، هیچ اثری از اجاق یافت نشد (Dupree, ۱۹۷۲ :۱۲).

ابزارهای کوچک سنگی که در درهٔ کور، منطقه‌ای دارای منابع متعدد آب، جمع‌آوری شده بودند، از سنگ چقماق، کوارتز، یشم، سنگ آهک و سنگ زرد ساخته شده و به بخش میانی عصر حجر قدیم تعلق داشتند (Dupree, ۱۹۶۷ :۱۶). همچنان، مجسمهٔ سر یک زن که به‌صورت ابتدایی از یک پارچهٔ گِرد سنگ آهک تراشیده شده و در همان محل یافت شده بود، احتمالاً نخستین نمونهٔ مجسمهٔ «الههٔ مادر» در بخش میانی عصر حجر قدیم بود؛ مجسمه‌ای که در انکشاف دین، همانند هنر، اهمیت داشت (Dupree, ۱۹۷۲ :۱۶).

باستان‌شناسان در لایه‌های مربوط به بخش میانی عصر حجر قدیم در درهٔ کور، یک جمجمهٔ کامل را کشف کردند. اما پس از بررسی‌های انجام‌شده در انستیتوت اسمیتسونین، این نظر مطرح شد که جمجمهٔ مذکور به هومو ساپینس تعلق ندارد و احتمالاً می‌توان آن را با نیاندرتال مرتبط دانست. با این حال، بقایای اسکلیت متعلق به هومو ساپینس ساپینس که در همان لایه‌ها کشف شده بود، این نظر را به وجود آورد که این نوع انسان در صنعت ابزارسازی بخش میانی عصر حجر قدیم نقش مهمی داشته و نمایندهٔ شرقی این صنعت بوده است.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

همچنان، این آثار نشان می‌داد که درهٔ کور منشأ صنعت ساخت تیغه‌های سنگی بخش متأخر عصر حجر قدیم بوده است؛ صنعتی که تا نواحی داخلی آسیا، اروپا و شمال افریقا گسترش یافته بود. به عبارت دیگر، احتمال داشت شمال افغانستان در ساحهٔ زیست هومو ساپینس امروزی قرار داشته باشد، یا دست‌کم محلی بوده باشد که با انکشاف جسمانی نوع انسان امروزی و ظهور صنعت ساخت تیغه‌های سنگی بخش متأخر عصر حجر قدیم، تغییر در تکنالوژی عصر حجر از آن‌جا آغاز شده باشد (Dupree, ۱۹۶۷: ۱۸).
یکی دیگر از پناهگاه‌های سنگی این منطقه، غار هزار گوسفند بود که چارلز کولب و محمدابراهیم خان آن را در نزدیکی درهٔ کور کشف کردند. این پناهگاه از یک تودهٔ سنگی یک‌پارچه تشکیل شده بود و ۲ تا ۳ متر عمق داشت. در این محل، بقایایی هرچند اندک از دوره‌های پیش از دورهٔ کوشانی به دست آمد (Dupree, ۱۹۶۷: ۱۳).
دوپری و اعضای هیئت او در نتیجهٔ حفریاتی که از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ در ساحهٔ باستانی شورتوغای، واقع در شمال شرق ولایت تخار، انجام دادند، آثاری مربوط به عصر برنز، یعنی هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد، به دست آوردند. کشف مُهری متعلق به یک تاجر هاراپایی در میان این آثار نشان داد که میان شورتوغای و درهٔ سند روابط تجارتی وجود داشته و این منطقه از دوره‌های بسیار قدیم در محل تلاقی راه‌های تجارتی قرار داشته است.
همچنان، یافت‌شدن سنگ لاجورد (Lapis Lazuli)، که خاص منطقهٔ بدخشان افغانستان است، در ساحات سکونت درهٔ سند نشان می‌داد که از دوره‌های بسیار قدیم، یک شبکهٔ تجارتی میان افغانستان و هند انکشاف یافته بود (Kulke-Rothermund, ۲۰۰۱: ۳۹). در جریان بررسی‌های سطحی، از تخار به‌سوی جنوب غرب تا سمنگان، شمار زیادی از ساحات سکونت شناسایی شد که به بخش متأخر عصر حجر قدیم و عصرهای برنز و آهن تعلق داشتند (Dupree, ۲۰۰۶: ۸۱).
ریچارد اِس. دیویس و لوئیس دوپری در اگست سال ۱۹۷۶، در دشت ناور، واقع در کوه‌های غرب ولایت غزنی در جنوب کابل، بررسی‌هایی انجام دادند (Allchin, ۱۹۹۲: ۷۸). دشت ناور، که با کوه‌هایی به ارتفاع ۴٬۸۰۰ متر از سطح بحر احاطه شده است، یک ساحهٔ فرورفته با منشأ آتشفشانی و تکتونیکی بود. این ساحه، با وجود قرار داشتن در ارتفاع حدود ۳٬۱۰۰ متری، دشتی بسیار حاصل‌خیز و منابع متعدد آب داشت. موجودیت انواع پرندگان مهاجر، به‌ویژه مرغابی‌ها و فلامینگوها که فصل تابستان را در این منطقه می‌گذراندند، و شمار زیادی از گوسفندان و بزهای وحشی و گاوها، این احتمال را مطرح کرده بود که دشت ناور از عصر حجر قدیم محل سکونت بوده باشد.
در جریان بررسی‌های سطحی، شمار زیادی از ابزارهای تیغه‌ای و ابزارهای کوچک سنگی ساخته‌شده از سنگ اُبسیدین (شیشهٔ آتشفشانی) جمع‌آوری شد. تا آن زمان، در شرق نزدیک، تنها جهیل وان و حوزهٔ آن و اناتولی مرکزی در ترکیه به‌عنوان منابع اُبسیدین شناخته می‌شدند؛ اما پیر بورده، از اعضای هیئت جیولوجی فرانسه، ساحهٔ اطراف مخروط آتشفشانی زردقده (کوه زردناو) در جنوب دشت ناور را نیز به‌عنوان یک منبع اُبسیدین ثبت کرد (Davis – Dupree, ۱۹۷۷: ۱۴۳).
در افغانستان، علاوه بر فرانسوی‌ها و امریکایی‌ها، روس‌ها نیز تحقیقات باستان‌شناختی انجام داده بودند. یک هیئت مشترک باستان‌شناسی افغان–شوروی که در سال ۱۹۶۹ تشکیل شد، سفرهای متعدد تحقیقاتی را در ولایت‌های شمال افغانستان، از فاریاب تا سمنگان، انجام داد. در جریان تحقیقات در تپه‌های ریگی جنوب دریای جیحون (آمودریا)، شمار زیادی از ابزارهای کوچک سنگی جمع‌آوری شد که مشخصات بخش متأخر عصر حجر قدیم را داشتند.
در سال ۱۹۶۹، در نتیجهٔ حفریات در ۳۳ تپهٔ کوچک در داشلی قاسس (Dashli Qasis)، واقع در میان آقچه و بلخ، دو ساحهٔ باستانی مربوط به عصر برنز، متعلق به سال‌های ۲٬۳۰۰ تا ۱٬۷۰۰ پیش از میلاد، شناسایی شد. در داشلی III، یک دیوار دفاعی یک‌پارچه، قصر، ذخیره‌گاه‌ها، ساختمان‌های متعلق به مردم و معبدی یافت شد که یک بنای بزرگ دایره‌شکل را در خود جای داده بود. همچنان، ظروف سفالی با ساخت ظریف، سلاح‌های برنزی، ابزارهای سنگ چقماق و اشیای زینتی کشف شد (Dupree, ۲۰۰۶: ۸۳). آثار و بناهای کشف‌شده در ساحهٔ داشلی نشان داد که عصر برنز در افغانستان دوره‌ای بسیار فعال بوده و این ساحه یکی از مهم‌ترین مراکز ظهور جامعهٔ شهری در ترکستان به شمار می‌رفته است.
تحقیقات هیئت باستان‌شناسی افغان–شوروی در سال ۱۹۷۳، در امتداد دریای جیحون در قریهٔ کوملی ولایت بلخ، انکشاف عصر آهن در افغانستان، در قرن‌های هفتم و ششم پیش از میلاد، را آشکار ساخت. این کشف تنها آغاز شهرت جهانی‌ای بود که هیئت افغان–شوروی و افغانستان بعدها به دست آوردند. در سال ۱۹۷۸، در جریان حفریات در طلاتپهٔ ولایت جوزجان، مجموعهٔ دیگری از آثار بسیار ارزشمند کشف شد که به فاصلهٔ زمانی سال ۱۰۰ پیش از میلاد تا سال ۲۰۰ میلادی تعلق داشت (Sarianidi, ۱۹۸۰: ۱۲۵–۱۳۱). این مجموعه، که بیش از بیست هزار شیء طلایی را در بر می‌گرفت، تحولات میان سقوط سلسلهٔ باختری و ظهور کوشانیان را، که تا آن زمان در ابهام قرار داشت، تا حد زیادی روشن ساخت.
با کشف گنجینهٔ طلاتپه، تاریخ باشکوه اوایل عصر آهن در افغانستان نیز آشکار شد. به این ترتیب، در نتیجهٔ تلاش‌های باستان‌شناسان روس، معلومات مربوط به دورهٔ زمانی از اواخر هزارهٔ دوم پیش از میلاد تا زمان گسترش دین زردشتی در اطراف دریای جیحون روشن گردید (Dupree, ۲۰۰۶: ۸۳).

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

هیئت حفریات ایتالیایی نیز از هیئت‌هایی بود که دربارهٔ دوره‌های پیش از تاریخ افغانستان تحقیق می‌کرد. این هیئت در سال ۱۹۶۲، در نتیجهٔ بررسی‌های انجام‌شده در کف درهٔ هزارسُم در ولایت سمنگان، شمار زیادی از ابزارهای سنگی مربوط به بخش متأخر عصر حجر قدیم و عصر حجر جدید، متعلق به حدود ۱۰٬۰۰۰ تا ۷٬۰۰۰ پیش از میلاد، را کشف کرد. ایتالیایی‌ها همچنان در سال ۱۹۶۵، در پناهگاه سنگی درهٔ کلان، واقع در جنوب غرب غار قره‌کمر، آثاری مربوط به بخش متأخر عصر حجر قدیم به دست آوردند.
هیئت باستان‌شناسی انگلیسی که در همان دوره فعالیت‌های خود را در افغانستان آغاز کرده بود، در سال ۱۹۶۶، در نتیجهٔ تحقیقاتی که در ولایت هلمند متمرکز ساخته بود، ابزارهایی مربوط به عصر حجر جدید کشف کرد (Dupree, ۲۰۰۶ :۸۴). همچنان، حفریات انجام‌شده در شهر کهنهٔ قندهار در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ نشان داد که این شهر از عصر برنز، یعنی هزارهٔ دوم پیش از میلاد، به‌طور دوامدار محل سکونت بوده است.
نتیجه‌گیری
تحقیقات باستان‌شناختی که در نتیجهٔ موافقت‌نامه‌های دوستی و همکاری حکومت افغانستان با دولت‌های غربی، پس از کسب استقلال در سال ۱۹۲۱، در این کشور آغاز شد، نشان داد که افغانستان از قرن پنجم پیش از میلاد تا قرن ششم میلادی، محل حضور تمدن‌های مهم عهد باستان، مانند هخامنشیان، باختریان، سکاها، کوشانیان، ساسانیان و هفتالیان بوده است. تحقیقات دربارهٔ دوره‌های پیش از تاریخ، که از سال ۱۹۳۶ اهمیت بیشتری یافت، جانب دیگری از گذشتهٔ افغانستان را روشن می‌سازد. نتایج به‌دست‌آمده از فعالیت‌های هیئت‌های باستان‌شناسی، به‌ویژه هیئت‌های فرانسوی و امریکایی و همچنان هیئت‌های ایتالوی، شوروی و انگلیسی در مناطق مختلف کشور، بُعد تازه‌ای به تحقیقات دربارهٔ دوره‌های پیش از تاریخ بخشیده است.
حفریات انجام‌شده در درهٔ دادل، هزارسُم و درهٔ کور، قدمت زندگی انسان در دوره‌های پیش از تاریخ این کشور را تا بخش میانی عصر حجر قدیم، حدود ۵۰٬۰۰۰ سال پیش از میلاد، رسانده است. در حفریات آق‌کُپرُک I، II و III و غار قره‌کمر، ابزارهای کوچک سنگی و ابزارهای مربوط به صنعت ساخت تیغه‌های سنگی به دست آمده است که قدمت آن‌ها به بخش متأخر عصر حجر قدیم، حدود ۳۴٬۰۰۰ سال پیش از میلاد، می‌رسد. همچنان، در غار قره‌کمر مشخص شده است که زندگی در عصر حجر میانه، حدود ۱۰٬۵۰۰ سال پیش از میلاد، بسیار فعال بوده است.
بررسی‌ها نشان داده است که ساحات سکونت مربوط به عصر حجر قدیم و عصر حجر جدید، بیشتر در دامنه‌های کوه‌های شمال کشور و دشت‌های حاصل‌خیز دارای اقلیم معتدل در جنوب دریای جیحون متمرکز بوده‌اند؛ در حالی که در شرق کشور، تنها دشت ناور به‌عنوان ساحهٔ سکونت مربوط به این دو دوره شناسایی شده است.[۲] با این حال، شناسایی دشت ناور به‌عنوان منبع سنگ اُبسیدین یا شیشهٔ آتشفشانی، برای شناخت دوره‌های پیش از تاریخ منطقه اهمیت فراوان دارد.
در آق‌کُپرُک I و II، آثاری مربوط به دوره‌های حجر جدید بدون سفال و با سفال، متعلق به حدود ۸٬۶۰۰ تا ۷٬۲۰۰ سال پیش از میلاد، به دست آمده است. همچنان، در ساحات باستانی آق‌کُپرُک I، موراسی غوندی، مندیگک و سیستان، آثار بسیار مهمی از عصر مس‌وسنگ، متعلق به حدود ۷٬۰۰۰ تا ۵٬۰۰۰ سال پیش از میلاد، کشف شده است. به‌دست‌آمدن آثار مربوط به عصر برنز، متعلق به حدود ۵٬۰۰۰ تا ۳٬۵۰۰ سال پیش از میلاد، در ساحات باستانی آق‌کُپرُک I، آق‌کُپرُک II، آق‌کُپرُک IV، موراسی غوندی، مندیگک و سیستان، پیشرفت‌های صورت‌گرفته در عرصهٔ متالورژی، یعنی ذوب و کار با فلزات، در افغانستان را نشان می‌دهد.
نتایج به‌دست‌آمده از ساحات باستانی موراسی غوندی و مندیگک، برای تاریخ منطقه اهمیت فراوان دارد. شواهد نشان می‌دهد که موراسی غوندی مورد استفادهٔ اجتماعات نیمه‌کوچی قندهار و مناطق اطراف آن بوده است؛ در حالی که مندیگک یکی از مراکز مهم فرهنگ سکونت دایمی به شمار می‌رفته است. روابط نزدیک فرهنگی موراسی غوندی با ساحات باستانی ترکستان، که در شمال دریای جیحون انکشاف یافته بودند، توجه را جلب می‌کند. در مندیگک نیز، که در فاصلهٔ بسیار کمی از موراسی غوندی قرار دارد، شواهدی از مبادلات قابل توجه با فرهنگ‌های موهنجودارو و هاراپا، که در درهٔ سند انکشاف یافته بودند، به دست آمده است.
ساحات باستانی عصر برنز در شمال افغانستان، در امتداد کوه‌هایی قرار دارند که تا تخار و بدخشان امتداد می‌یابند. همچنان، در جنوب کشور، مجموعهٔ دیگری از ساحات باستانی این عصر در منطقهٔ قندهار و میان نیمروز و فراه متمرکز است. تحقیقات انجام‌شده نشان داده است که ساحات سکونت شمال کشور، در مقایسه با ساحات باستانی جنوب، زودتر وارد عصر برنز شده‌اند. ساحات باستانی مربوط به اواخر عصر برنز و اوایل عصر آهن در کشور، به‌ویژه در جنوب دریای جیحون، سیستان نزدیک به سرحد ایران و اطراف قندهار متمرکز اند. این ساحات نشان می‌دهند که افغانستان منطقهٔ عبور و ارتباط میان هند، ایران و بین‌النهرین بوده است.
به‌ویژه، گسترش اشیای ساخته‌شده از سنگ لاجورد مخصوص بدخشان تا هند، ایران، اناتولی، بین‌النهرین و مصر نشان می‌دهد که افغانستان از دوره‌های ابتدایی، از طریق یک شبکهٔ تجارتی با این حوزه‌های تمدنی ارتباط داشته است. همچنان، موجودیت ذخایر وسیع معدنی، مانند مس، قلعی، سرب و طلا در افغانستان، این سرزمین را به یکی از منابع مهم متالورژی در شرق و غرب مبدل ساخته است. بنابراین، افغانستان در دوره‌های پیش از تاریخ،

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

صادرکنندهٔ متالورژی به هند، ایران و بین‌النهرین و همزمان، یکی از مسیرهای مهم انتقال فرهنگی میان هند و ایران بوده است.
نتایج تحقیقات دربارهٔ دوره‌های پیش از تاریخ افغانستان نشان داده است که این سرزمین، از بخش میانی عصر حجر قدیم تا دوره‌های تاریخی، محل سکونت بسیار فعال بوده، از دوره‌های ابتدایی با فرهنگ‌های اطراف خود روابط متقابل داشته و در محل تلاقی مهم مسیرهای انتقال فرهنگی و راه‌های تجارتی میان هند، چین، ترکستان و ایران قرار داشته است.

پاورقی ها

۱. پاورقی شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۷
چارلز سی. کولب، قدمت تعیین‌شده بر اساس تاریخ‌گذاری رادیوکربنی برای صنعت ابزارسازی سنگی غار قره‌کمر را بیش از حد زیاد می‌داند. بنگرید به:
چارلز سی. کولب، «مطالب بیشتر دربارهٔ عصر حجر قدیم آسیای مرکزی»، مجلهٔ Current Anthropology، جلد ۲۱، شمارهٔ ۱، فبروری ۱۹۸۰، صفحهٔ ۱۳۰ و صفحات بعد.

۲. پاورقی شمارهٔ ۲ صفحهٔ ۱۳
برای مقایسهٔ ترتیب زمانی مراحل فرهنگی پیش از تاریخ که لوئیس دوپری در صفحهٔ ۱۰ مقالهٔ «دورهٔ پیش از تاریخ افغانستان»، مجلهٔ Afghanistan، جلد ۲۸، شمارهٔ ۳، سال ۱۹۶۷، ارائه کرده است، همچنان بنگرید به:
جروم جاکوپسون، «انکشافات اخیر در مطالعات پیش از تاریخ و آغاز تاریخ آسیای جنوبی»، مجلهٔ Annual Review of Anthropology، جلد ۸، سال ۱۹۷۹، صفحهٔ ۴۷۱.

۳. پاورقی با علامت- صفحهٔ نخست، مربوط به اورهان یازیجی
دکتور، دارای رتبهٔ علمی دانشیار (Doç. Dr.)، دیپارتمنت تاریخ، پوهنځی علوم و ادبیات، پوهنتون اینونو.

۴. پاورقی با علامت -صفحهٔ نخست، مربوط به رجب اوزمان
دکتور، دارای رتبهٔ علمی استادیار (Yrd. Doç. Dr.)، دیپارتمنت تاریخ، پوهنځی علوم و ادبیات، پوهنتون اینونو.

منابع

.۱Adamec, Ludwig W., Afghanistan, 1900-1923: A Diplomatic History, University of California Press, Berkeley 1967.
.۲Allchin, Bridget, “Middle Palaeolithic Culture”, History of Civilizations of Central Asia I, (Ed. A. H. Dani-V. M. Masson), Unesco Publishing, Paris 1992, s.61-84.
.۳Bayur, Yusuf Hikmet, Hindistan Tarihi III, Türk Tarih Kurumu, Ankara 1987.
.۴Bednarik, Robert G., “Pleistocene Palaeoart of Asia”, Arts 2013, 2, s. 46-76.
.۵Burnes, Alexander, Travels into Bukhara; A Journey from India to Cabool, Tartary and Persia Vol. I, John Murray, London 1843.
.۶Casal, Jean-Marie, Fouilles de Mundigak, Memoires de la delagation Archeologique Française en Afghanistan, Paris 1961.
.۷Davis, Richard S., - Dupree, Louis, “Prehistoric Survey in Central Afghanistan”, Journal of Field Archaeology, Vol.4, No:2 (Summer 1977), s.139-148.
.۸Derevyanko, A.P., - Zun-E, Lü, “Upper Palaeolithic Cultures”, History of Civilizations of Central Asia I, (Ed. A. H. Dani-V. M. Masson), Unesco Publishing, Paris 1992, s.85-104.
.۹Dupree, Louis, “Prehistoric Research in Afghanistan (1959-1966)”, Transactions of the American Philosophical Society Held at Philadelphia for Promoting Useful Knowledge, Vol: 62/4, (April, 1972), s.1-84.
.۱۰Dupree, Louis, “The Prehistoric Period of Afghanistan”, Afghanistan, 28/3, 1967, s.8-27.
.۱۱Dupree, Louis, Deh Morasi Ghundai: A Chalcolithic Site in South-Central Afghanistan, Anthropological Papers of The American Museum of Natural History, New York 1963.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولـئ

.۱۲Dupree, Nancy Hatch, “Prehistoric Afghanistan: Status of Sites and Artefacts and Challenges of Preservation”, Art and Archaeology of Afghanistan, (Ed. Juliette Van Krieken-Pieters), Martinus Nijhoff Publishers, Brill 2006, s.79-93.
.۱۳Fairservis, Walter A., “Future Archaelological Research in Afghanistan”, South-Western Journal of Anthropology, IX/2, (Summer 1953), s. 139-146.
.۱۴Fairservis, Walter A., Archeological Studies in the Seistan Basin of Southwestern Afghanistan and Eastern Iran, Anthropological Papers of The American Museum of Natural History, New York 1961.
.۱۵Jacopson, Jerome, “Recent Developments in South Asian Prehistory and Protohistory”, Annual Review of Anthropology, 8 (1979), s.467-502.
.۱۶Kohzad, Ahmed Ali, Tarih-i Afganistan I-III, Bengâh-ı İntişarat-ı Meyvand, Mayvand 2012.
.۱۷Kolb, Charles C., “More on the Central Asia Paleolithic”, Currnet Antropology XXI/1, (Feb. 1980), s.130-131.
.۱۸Kulke, Hermann, - Rothermund, Dietmar, Hindistan Tarihi, (Çev. M. Günay), İmge Kitabevi, İstanbul 2001.
.۱۹Lamberg-Karlovsky, C.C., “Archeology and Metallurgical Technology in Prehistoric Afghanistan, India and Pakistan”, American Anthropologist, 69, (1967), s.145-162.
.۲۰Mallowan, Max, “The Devolopment of Cities from Al Ubaid to the end of Uruk 5”, Cambridge Ancient History I/1, University Press, Cambridge 1970, s. 327-462.
.۲۱Mughal, M. Refique, “The Cultural Patterns of Ancient Pakistan and Neighbouring Region circa 7000-1500 B.C.”, Pakistan Archaelogy XXVI, 1991, s.218-237.
.۲۲Pierre, Amandry, “Notice sur la vie et les travaux de M. Daniel Schlumberger, membre de l'Académie”, Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres, N. 2, 1978, s. 482-497.
.۲۳Sarianidi, V.I., “The Treasure of Golden Hill”, American Journal of Archaeology, 84/2, (April 1980), s.125-131.
.۲۴Tosi, M., Shahmirzadi, S.M., Joyenda, M.A., “The Bronze Age in Iran and Afghanistan”, History of Civilizations of Central Asia I, (Ed. A. H. Dani-V. M. Masson), Unesco Publishing, Paris 1992, s. 184-216.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولـئ